مقدمه

- سیاق
- نظام

سیاق

[1]ببینید کلمات، دلالت لفظی دارند.ات این کلمات از مفرد در نیایند و جمله نشوند، ظهور تصدیقی محقّق نخواهد شد. خب، هر چه سامان‌دهیِ‌مفردات، بیشتر باشد؛جمله طولانی‌تر باشد، زمینه‌ی کاشفیّتش از مراد گوینده بیشتر است. حالا اگر آمد، جملات هم به آن اضافه شد. یکِ جمله، ۲ تا جمله شد. ۵ تا جمله شد چه می‌شود؟ زمینه‌ی کاشفیت، اقوی می‌شود. یعنی انسان با دلِ جمعتری به گوینده نسبت می‌دهد که مرادش این است، این محدوده‌ی کمّیِ‌الفاظ.

کیفیّت را هم به آن اضافه کنید. یعنی الفاظی باشد که محفوف باشد به قرائن حالیّه؛ منظور من از حالیه، حتی منطقیّه هم هست، تناسب حکم و موضوع هم هست. صرفِ‌حالِ‌شخصی‌گوینده نیست. مطالبی هم که ابراز می‌کند، شما از تناسبِ‌مطالبِ‌او خیلی چیزها می‌فهمید. هر چه هم بیشتر مطلب می‌آورد از تناسب مؤلّفه‌های مراد او و گفتار او منطقیاً، خیلی چیزها را کشف می‌کنید.

وقتی یکِ الفاظی کمّش بالا برود و کیفیتش هم بالا باشد-یعنی محفوف باشد به یک قرائنی که در کاشفیت مراد متکلم قوی است- شما یک چیزی پیدا می‌کند به نام سیاقِ‌قابل گسترش؛می‌گویید **سیاق کلام**.

سیاق، یک عنصر بسیار مهمی است در کشف مراد متکلم. اصالتاً گاهی می‌بینید وقتی درست سیاق را نگاه می‌کنید، یک جمله‌ی منفرد، کلاً معنایش عوض می‌شود.مجازِ‌لفظیِ‌مرفوع، همین است. شما می‌گویید رأیت اسداً، بعد می‌گویید یرمی. تا یرمی را می‌آورید معنای مفردِ‌اسد تغییر کرد.

اقوائیّت سیاق در کشف مراد گوینده

خب حالا سیاق چه کار کرده؟ چرا سیاق در کشف اقوی است؟ببینید هر چیز اگر یک بُعد داشته باشد، سیاق می‌آید ۲، ۳، ۴ بُعد به آن می‌دهد. جدول[2]، با ردیف و ستون فرق دارد. ردیف و ستون، یک خط است. اما جدول، دو بعدی است. یعنی یک خانه‌ی جدول، **یک** حرف نمی‌زند، دو چیز او را پدید آورده است. می‌گویید ۴×۶، این شده است. هم۶ بوده، هم ۴ بوده، هم عمل ضرب بوده است؛ این مهم است.

حالا همین جدول را سه بعدی در نظر بگیرید. یک مکعب در نظر بگیرید، ده در ده در ده. چند تا خانه می‌شود؟ این مکعب الآن هر خانه‌اش، سه چیز است؛ آن هم با یک عمل خاص. گاهی می‌توانید ترکیبی کنید: این ضرب در آن، به اضافه‌ی آن سومی. چقدر فرق می‌کند! یعنی بدون این‌که بفهمید کلام صاحبِ‌سیاق، یک مکعب با سه محور، به دست ذهن شما می‌دهد. وقتی مکعب می‌دهد، وقتی به یک خانه مکعب متوجه می‌شوید، شما سه چیز را، فطرت خودتان، سه چیز را در نظر می‌گیرد با آن عملی که هر کدام جدا می‌توانند داشته باشند. دو تا دو تا رابطه دارند. این ضرب در آن، اما به اضافه‌ی سومی. این ضرب در او، تقسیم بر سومی.

---

[1] بُرشی از «ارتکاز متشرعه»

[2] جدول، ابزاری است برای دسته‌بندی اطلاعات به صورت سطرها و ستون‌ها. کاربرد جدول در ارائه اطلاعات علمی و فنی بسیار گسترده و رایج است.

پایه‌ای‌ترین نوع جدول آن است که در آن اطلاعات در سطرها و ستون‌هایی سامان داده شده است. این نوع جدول را «جدول دو بعدی» نیز می‌گویند. جای تقاطع سطر و ستون را یک خانه از جدول می‌نامد. انواع دیگری از جدول نیز به کار می‌رود’ مانند جدول‌های چند بعدی و جدول‌های توتو که هر خانه‌ی آن، جدول دیگری است.(سایت ویکی پدیا)

نظام

[1]

مفردات، با هم یک امر ِمنضمّ درست نمی‌کنند؛ یک **نظام** درست می‌کنند. ببینید، کتاب‌هایی که در قفسه می‌چینید،نظام درست نمی‌کنند. کنار هم است. یک پاکتی که پر از عدس است، پر از لوبیا است، نظام درست نکردند، ولو مُنضَمّند؛ کنار همند. به خلاف مفردات کلام. مفردات کلام، این طور نیستند که بگویی انسان، بقر، ضَرَب زید. این ها به هم منضمّند، اما کلام نیستند، سیاق هم ندارند.

گشتالت

آلآنی‌ها یک بحث دارند: گشتالت[2].گشتالت،مبانیش این است- ولو این ها مطالب فطری هم هست، ولی هر کدام را جدا جدا اسم برایش می‌برند، حرف می‌زنند، تفصیل برایش می‌آورند- که کل، چیزی زائد است بر مجموع ِاجزا.

انواع رابطه کل با اجزاء

در مباحثه اصول-قبل از اینکه من این مبنا را ببینم- مدتی راجع به همین صحبت کردیم. در یک فضا درست است، قبول هم دارید که لیس الکلّ‌ا الاجزاء بالاسر،اما این بخشی از کار است. کل «دو تا پیچ»،لیس الا ّ الاجزاء بالاسر.

اما «پیچ و مهره»، کلّش لیس الا الاجزاء بالاسر؟ نه، «پیچ و مهره» یک کار ِعلاوه‌ای دارد انجام می‌دهد.در بحث صحیح و اعم چندین روز راجع به آن صحبت کردیم که ترکیب ِصلاه چه طور است؟ اقل و اکثر ارتباطی چه طور است؟ با اقلّ و اکثر استقلالی چه فرقی دارد؟ اقلّ و اکثر استقلالی هم انضمام است. لیس الا الاجزاء بالاسر. اما اقل و اکثر ارتباطی می‌گویی کل، یک چیزی است که فرق می‌کند با اجزاء بالاسر. یک چیزی برای خودش دارد.

ترکیب ِارگانیک همین است. واقعا ً بدن انسان، لیس الا ّ عضوهای جدا جدا منضمّ به همدیگر؟ نه. بدن یک چیزی است برای خودش. لذا می‌گوییم عضو، عضو است. این طور نیست که ۵ تا عضو کنار هم بگذارند، بشود کلّ و تمام؛ انضمام نیست. عضویت، یک نحو تعاون است. همدیگر را نگه می‌دارند. همین دست سبب می‌شود این بدن زنده بماند، قلب کار بکند، همان کار ِقلب سبب می‌شود این دست زنده بماند. تعامل در بقای همدیگر،دارند.

---

[1] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] هیئت‌نگرای گشتالت، نام مکتبیست در روانشناسی و نیز نام گروهی کوچک از روانشناسان آلمانی پیرو این مکتب در اوایل سده ٔبیستم می‌لادی، که نظریات مکس ورتهایمر را مبنای کار خود در زمینه بررسی

یادگیری قرار دادند. بنیانگذاران این نهضت، ماکس ورتایمر(۱۸۸۰–۱۹۴۳) و دو همکار دیگرش به نام‌های ولفگانگ کُهلر (۱۸۸۷–۱۹۶۷) و کورت کافکا (۱۸۸۶–۱۹۴۱) بودند و احتمالاً این نهضت پس از انتشار مقاله ماکس ورتایمر دربارهٔ حرکت آشکار در ۱۹۱۳ شکل گرفت.

نام این مکتب از واژهٔ هیئت یا گشتالت(به آلمانی: Gestalt) گرفته شده است که در آلمانی به معنای شکل و هیئت است. روانشناسان گشتالت، معتقد بودند که گرچه تجربه‌های روانشناختی از عناصر حسی نشان می‌شوند، اما باخود این عناصر تفاوت دارند. روانشناسان گشتالت معتقد بودند که کل را گاهی زمی، چیزی به تجربه می‌افزایدی که در داده‌های حسی وجود ندارد و آنها آن چیز را سازمان (organization) نامیدند و همانطور که بیان شد گشتالت در آلمانی به معنی سازمان است. طبق نظریه گشتالت، ما دنیا را در کل‌های معنیدار تجربه می‌کنیم و محرک‌های جداگانه را نمی‌بینیم و کلاً هرآنچه می‌بینیم محرک‌های ترکیب یافته در سازمانها (گشتالتها) یی است که برای ما معنی دارند.

طبق این نظریه، کل ِهر چیزی، فراتر از مجموع اجزای آن است. برای مثال ما با گوش فرادادن به نتهای مجزای یک ارکستر سمفونی، قادر به درک تجربه گوش دادن به خود آن نیستیم و در حقیقت موسیقی ِحاصل از ارکستر چیزی فراتر از مجموع نتهای مختلفی است که توسط نوازندگان مختلف اجرا می‌شود. آهنگ، دارای یک کیفیت منحصر به فرد ترکیبی است که با مجموع قسمتهای آن متفاوت است.

گشتالت به معناهای کل، شکل و فرم ترجمه می شوند و بر اساس این تئوری، کل بزرگتر از مجموع اعضاست.این جمله به این معنا است که با وجود اینکه هر قسمت خاص دارای معنای ویژه خود می باشد ساختار کل می تواند به آن معنای کامل ببخشد. این توضیح به این معناست که ذهن ما به طور خود به خودی سعی دارد تا داده های بصری را ساده کرده و به عنوان نتیجه معنای کل جایگزینی بخش های مجزا دیده خواهد شد. در حالی که بخش های مجزا می توانند دربرگیرنده معانی کامل متفاوتی باشند کل قادر است تا به یک معنای کامل جدیدی از معانی اجزا منحرف شود.(همان)